



شماره ۴۴

سال هشتم اوت ۲۰۰۷



مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۲۴، سال هشتم، اوت ۲۰۰۷

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان



فهرست مطالب

● کلیسای خانگی: خدمت کلیسای خانگی

بخش نخست: (تت استیوآرت)

● خستگی خادم خدا، قوت خادم خدا (میشل آقامالیان)

● پاسخی به موضوع بحث‌انگیز شفا (دکتر مهرداد فاتحی)

● مسیح مشاور نیک

بخش نخست: مشورت مسیح برای افراد نگران (تت استیوآرت)

● هدف منحصر به فرد زندگی شما

بخش نخست: عطا‌های منحصر به فرد ما (تلخیص و نگارش: دکتر ساسان

توسلی)

کلیسای خانگی

مجموعه جدید، بخش نخست: خدمت کلیسای خانگی کشیش تَت استیوآرت

”همچنین به کلیسایی که در خانه آنها بر پا می‌شود، درود برسانید“ (رومیان ۱۶: ۵، هزاره نو).

کلیساهایی که در خانه‌ها تشکیل جلسه می‌دهند، و نه در ساختمانهای کلیسایی، ”کلیسای خانگی“ نامیده می‌شوند و امروزه در سراسر جهان به سرعت رشد می‌کنند. در کشورهایی که کلیسای تاریخی مرده به نظر می‌رسند و در قید و بند عبادت سنتی گرفتارند، کلیساهای خانگی همچون ”مشک تازه“ تحت هدایت روح القدس پا به عرصه وجود می‌گذارند. در کشورهایی نیز که مسیحیان تحت فشار قرار دارند و اجازه ندارند علناً تشکیل جلسه دهند، کلیسای خانگی به وجود می‌آید.

توجه خاص من به کلیسای خانگی در اثر ملاحظه این واقعیت شکل گرفت که می‌بینم خدا از این وسیله به شکلی گسترده در میان فارسی‌زبانان جهان استفاده می‌کند. این ملاحظه مرا بر آن داشت که تا آنجا که می‌توانم، در باره کلیسای خانگی در عهد جدید، مطلب بخوانم و مطالعه کنم تا بدانم که چگونه باید عمل کند. با ملاحظه این نهضت در میان فارسی‌زبانان، مشتاق شده‌ام تا رهبران کلیساهای خانگی الگوی کتاب مقدس برای این نوع کلیساها را بهتر درک کنند و بدانند که خدا چه نوع عملکردی برای آنها در نظر دارد.

هیچ شکی نیست که روح خدا در کلیساهای خانگی که مانند قارچ سر بر می‌آورند در حال عمل است. اما همانگونه که می‌دانید، قارچ یک‌شبه نیز از میان می‌رود. بسیاری از این کلیساهای خانگی بر شالوده‌هایی استوارند که مطابق کتاب مقدس نیست و اغلب اوقات، فقط متمرکز هستند بر رهبری توانا. به همین جهت، به مجرد اینکه مشکلی پیش می‌آید، کلیسا از هم می‌پاشد. خدا کلیسای خانگی را برای خدمتی خاص طرح‌ریزی کرده است تا برای قومش باعث برکت گردد. اما وقتی نوایمانان درک نمی‌کنند که خدا چه نوع عملکردی را برای آن در نظر گرفته، همین کلیساها تبدیل می‌شوند به منبع رنج، شکست در زندگی، و شهادتی شرم‌آور نزد خدانشناسان. این مجموعه جدید را با بررسی خدمت منحصر به فرد کلیسای خانگی بر اساس عهد جدید آغاز می‌کنیم.

مسیحیت اولیه و کلیسای خانگی

بدیهی‌ترین جا برای آغاز، درک این نکته است که کلیسا در قرن اول در کجا تشکیل جلسه می‌داد. در صفحات آغازین کتاب اعمال رسولان، بسیار روشن است که مسیحیان اولیه در صحن معبد گرد می‌آمدند: ”ایشان هر روز، یکدل در معبد گرد می‌آمدند“ (اعمال ۲: ۴۶)؛ اما در دنباله همین آیه می‌خوانیم: ”و در

خانه‌های خود نیز نان را پاره می‌کردند و با خوشی و صفای دل با هم خوراک می‌خوردند.“ در آغاز، از خانه‌ها برای مشارکت مسیحیان با یکدیگر استفاده می‌شد و ایشان خوراک را با هم تقسیم می‌کردند و خدمتی متقابل تحقق می‌یافت. اما وقتی مخالفت با مسیحیان شروع شد، ایشان مجبور شدند از تجمع در مکان‌های عمومی دوری گزینند و در خانه‌ها گرد آیند.

وقتی در فصل ۸ کتاب اعمال، با سولس آشنا می‌شویم، چنین می‌خوانیم: ”اما سولس بی‌رحمانه بر کلیسا می‌تاخت و خانه به خانه گشته، زنان و مردان را بیرون می‌کشید و به زندان می‌افکند“ (اعمال ۸:۳). حتی خانه‌ها نیز در مقابل جفاهای سولس امنیت نداشتند. اما در مقایسه با سایر امکانات، خانه‌ها تبدیل شدند به امن‌ترین مکان برای تجمع ایمانداران. خانه تبدیل شد به بنیاد فعالیت‌های بشارتی برای رسولانی که از شهری به شهری می‌رفتند تا خبر خوش انجیل را اعلام کنند. کلیساهای جدیدی که پا به عرصه وجود می‌گذاشتند، نتیجه جلسات خانگی بود. پولس خدمت خود را در تسالونیک، در خانه یاسون شروع کرد و خودش نیز احتمالاً در آن میهمان بود.

محلی برای بشارت و شاگردسازی

پولس نه فقط از خانه‌ها برای خدمت بشارتی استفاده می‌کرد، بلکه خدمت شاگردسازی را نیز در همانجا انجام می‌داد. او به رهبران کلیسای افسس چنین می‌فرماید: ”بلکه پیام را به شما موعظه کرده، چه در جمع و چه در خانه‌ها تعلیمتان داده‌ام“ (اعمال ۲۰:۲۰). در دوره‌ای که پولس رساله به رومیان را می‌نوشت، می‌خوانیم که در آنجا کلیساهای استقرار یافته‌ای وجود داشت که در خانه‌ها تشکیل جلسه می‌دادند. او دروهای خاصی می‌فرستد به کلیسایی که در خانه اکیلا و پرسکلا تجمع می‌کرد (رومیان ۱۶:۵). پس جای تردید نیست که کلیسای خانگی بخشی از نقشه خدا است.

محلی مناسب برای تحقق عملکردهای کلیسا

خانه مناسب‌ترین مکان بود تا کلیسای نوزاد به شکوفایی برسد، زیرا در خانه است که بسیاری از عملکردهای کلیسا می‌تواند به آسانترین وجه به اجرا در آید. وقتی کلیساها از خانه به ساختمانهای مخصوص انتقال یافت، برای مسیحیان دشوارتر شد که به رهنمودهای کتاب مقدس در خصوص حیات بدن امین بمانند. برای مثال، وقتی بخشهای مختلف عهد جدید را می‌خوانیم، خیلی سریع کشف می‌کنیم که چه مسؤولیت‌هایی نسبت به یکدیگر داریم، رهنمودهایی از این دست: ”بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید“ (غلاطیان ۲:۶)؛ ”به گناهان خود نزد یکدیگر اعتراف کنید“ (یعقوب ۵:۱۶)، و ”یکدیگر را نصیحت کنید“ (کولسیان ۳:۱۶)؛ اینها فقط زمانی می‌تواند تحقق یابد که طبق توصیه کتاب مقدس، کلیسا مکانی باشد تا ایمانداران بتوانند صمیمانه در زندگی و رشد روحانی یکدیگر سهیم شوند. این نوع از خدمت متقابل به احتمال بیشتر در

کلیسای خانگی تحقق می‌یابد، یعنی در جایی که افراد به‌طور مرتب گرد آیند و با یکدیگر مشارکت داشته باشند.

کلیسا هیچگاه برای این طرح‌ریزی نشده بود که مکانی باشد تا فقط چند تن از اعضا عطا‌های روحانی خود را به‌عمل در آورند و دیگران فقط تماشا کنند. به توضیح پولس در خصوص کلیسایی که در حال عمل است، توجه کنید: ”هنگامی که گرد هم می‌آیید، هر کس سرودی، تعلیمی، مکاشفه‌ای، زبانی و یا ترجمه‌ای دارد. اینها همه باید برای بنای کلیسا به‌کار رود“ (اول قرن‌تینان ۱۴: ۲۶). احتمالاً نمی‌توان تصور کرد که این رهنمود را بتوان در جلسات بزرگ و عمومی پیاده کرد، بلکه در جلسه خانگی، اعضا می‌توانند یکدیگر را تشویق کنند که در عبادت سهم‌گیرند. به همین جهت است که کلیسای خانگی می‌تواند مکانی عالی برای تربیت نوایمانان باشد. احتمال بیشتری هست که نوایمانان عطا‌های روحانی و خدمت خود در بدن مسیح را در چارچوب کلیسای خانگی یا جلسات کوچک کشف کنند. ایشان خواهند آموخت که با شور و حرارت در جمع دعا کنند و قادر شوند کلام خدا را به‌درستی تعبیر نمایند.

محلی مناسب برای شکوفایی عطاها

کلیسای خانگی بهترین محل برای کشف آنانی است که صاحب عطا‌ی رهبری هستند. رهبران رهبر به‌دنیا نمی‌آیند، بلکه در جریان حیات روزمره کلیسا کشف می‌شوند. در گردهم‌آیی‌های کوچک خیلی سریع روشن می‌شود که کدام عضو وقت‌شناس است و با آمادگی در جلسه حضور می‌یابد، و اینکه کدام عضو بیشتر به فکر رشد روحانی دیگران است تا به فکر مشکلات خود. در کلیسای خانگی می‌توان این رهبران غنچه‌وار را آزمایش کرد، به این ترتیب که به آنان مسؤلیت‌های کوچک سپرد و دید که با آنها چگونه عمل می‌کنند. بسیار مخاطره‌آمیز است که از نوایمانی خواسته شود که جلسه‌ای بزرگ و عمومی را رهبری کند، اما کمتر مخاطره‌آمیز است که از او خواسته شود تا برنامه دعا را در جلسه‌ای خانگی رهبری کند. در کلیساهای بزرگ اغلب بار سنگین خدمت فقط بر دوش چند نفر می‌باشد و بسیاری از ایمانداران سرخورده می‌شوند زیرا نمی‌توانند عطا‌های خود را در خدمت به‌کار گیرند. این واقعیتی پذیرفته‌شده است که ایماندارانی که در خدمت دخالت داده نمی‌شوند، اغلب باعث بروز مشکلاتی در خدمت می‌گردند. در کلیسای خانگی هر کس می‌تواند به‌سرعت جای خاصی برای خدمت بیابد. در بخش‌های بعدی این مجموعه به بررسی این خدمات خواهیم پرداخت.

”مشکهای“ گوناگون

و سرانجام، اینگونه به‌نظر می‌رسد که خدا کلیسایش را طوری طرح‌ریزی کرده تا بتواند با ”مشکهای“ گوناگون یا اشکال مختلف سازگاری بیابد. گاه روح‌القدس اشکالی به‌وجود می‌آورد که با فرهنگ یا شرایط

سیاسی خاصی سازگاری دارد. تاریخ کلیسا نشان می‌دهد که کلیساهای خانگی اغلب اوقات وسیله‌ای بوده‌اند در دست خدا برای ایجاد بیداری روحانی. وقتی کلیسای نهادینه مرده به‌نظر می‌رسد، اغلب مشاهده می‌کنیم که نهضتی پدید می‌آید و افراد در خانه‌ها گرد می‌آیند تا خدا و مسح او را جستجو کنند. همچنین وقتی کلیسا تحت آزار و جفا است، روح‌القدس ایمانداران را هدایت می‌کند تا در خانه‌ها گرد آیند. در چین دیده‌ایم که چگونه کلیساهای خانگی در سراسر این کشور اشاعه یافته‌اند و تبدیل به پناهگاه امنی شده‌اند در برابر طوفانهایی که بر ضد خداوند عیسی مسیح و گله‌اش به پا خاسته‌اند.

در بخشهای آتی این مجموعه، به بررسی انواع کلیساهای خانگی که در عهدجدید می‌یابیم و عملکردهای مهمی که جلسات کلیسای خانگی دارند، خواهیم پرداخت.

خستگی خادم خدا، قوت خادم خدا

به قلم میشل آقامالیان (خادم کلیسای پرزبیتری ایران)

شاید این تجربه مشترک اکثر خادمان خدا باشد که وقتی تحت فشار، عصبی و خسته و ناامیدند، از هر زمان دیگری آسیب‌پذیرترند. شاید هم‌اکنون چهره دوستانی در آینه ذهنمان نقش می‌بندد که به رغم توبه از گذشته گناه‌آلود خود و شروع یک زندگی جدید و ثمربخش و حتی ورود رسمی به خدمت خداوند، زمانی که تحت فشارهای خاصی قرار گرفته‌اند، ناگهان سگهای خفته آن زندگی قبلی، یا به قولی انسانیت کهنه‌شان، بیدار شده‌اند و اکنون نمی‌توانیم بدون چشمانی اشک‌آلود به لغزش این عزیزان نگویند. از این گذشته، چنین فشارها و خستگی‌هایی گاه منجر به بروز رفتارهایی در خادمان خدا می‌شود که حتی حرمت خداوند و کلام و کلیسای او به مخاطره می‌افتد. برخلاف آنچه اکثر اعضای کلیسا می‌پندارند، خادم خدا ابر انسانی نیست که از هیچ چیز تأثیر نپذیرد، خسته نشود، دلسرد نشود و دچار خشم و احساسات تلخ نگردد. البته، کاری به این نداریم که گاه خود خادمان نیز در شکل‌گیری چنین پنداشت نادرستی نقش داشته‌اند. بی‌گمان، پولاد وجود انسان در کوره سختی‌ها و ناملايمات است که آبدیده می‌شود و روح و جانش در سختی‌هاست که صیقل می‌خورد. به قول مولوی:

بهر آن است این ریاضت وین جفا

تا بر آرد کوره از نقره جفا (دفتر اول مثنوی معنوی)

بچه می‌لرزد از آن نیش حجام

مادر مشفق در آن دم شادکام (دفتر اول مثنوی معنوی)

و یا توماس آکمپیس، نویسنده کتاب *افتد/ به مسیح می‌گویند*: «گاه برای ما خوب است که مشکلاتی داشته باشیم و صلیب‌هایی را حمل کنیم. ناملايمات ما را بیدار می‌سازند و یادآوری می‌کنند که در این دنیا مسافر هستیم و نباید به چیزی دل ببندیم.» ژان کالون نیز در کتاب *تأملاتی در باب زندگی مسیحی* می‌نویسد: «برای مبارزه با این دنیادوستی، خداوند از طریق درسهای متنوع و دشواری از جنس مصائب و مشقات، به فرزندان بیهودگی زندگی حاضر را تعلیم می‌دهد. برای آنکه آنها به خود، زندگی آسان و آسوده‌ای را وعده ندهند، خداوند اجازه می‌دهد که اغلب، جنگ یا انقلابها، یا سرقت، و یا دشواریهای دیگر آنها را آشفته و پریشان کند.»

چه در شعر و ادب پارسی و چه در ادبیات مسیحی و حتی آثار مذاهب دیگر، نکات و گفتارهای نغز و اشعار و حکایات فراوان از این دست می‌توان یافت، اما واقعیت این است که آنچه در سختی‌ها، به شخصیت

ایمانداران، و خادمان خدا شکل می‌دهد، خود این ناملایمات و نامرادی‌ها نیست، بلکه **واکنش صحیح فرد** در برابر آنهاست. در غیر این صورت، نگرشی مازوخیستی در قبال دشواری‌ها خواهیم داشت و نفس وجود "رنج" را تکریم خواهیم کرد. در تاریخ کلیسا، گاه مشاهده می‌کنیم که نگرش افراد به موضوع رنج و مشقت، به جای آنکه نگرشی ایزاری باشد، یعنی به جای آنکه رنج و مشقت را پلی برای نیل به بلوغ روحانی و شخصیتی بدانند، آن را تبدیل به هدف ساخته‌اند و کمکم رقابت بر سر این بوده که چه کس، چگونه و تا چه اندازه حاضر است رنج بکشد!! حال، منظور ما از واکنش صحیح در قبال سختی‌ها و مصائب، عبارت است از نگرش سنجیده فرد به مشکل پیش‌آمده. چنین نگرشی ترکیبی است از واقع‌بینی، نگرستن به موضوع از چشم‌انداز الهی، انعطاف‌پذیری و استمداد و استعانت از خدا در قالب انتظاراتی درست. بی‌شک حتی کسانی هم که چندان با مذهب سر و کاری ندارند، در مواقع حساس، دست به دعا بر می‌دارند. ولی اینکه چه انتظاری از خدا داریم و از او چه می‌طلبیم نیز مهم است!

هنگامی که در فکر نگارش این مقاله بودم، به داستان رویارویی شخصیت‌های مختلف کتاب مقدس با دشواری‌ها می‌اندیشیدم، اما داستانی که احساس کردم حال و هوای آن تناسب بیشتری با موضوع این مقاله دارد، داستان رویداد ناگواری است که شرح آن در دوم سموئیل، فصل ۳۰ آمده و در جایی به نام صقلغ واقع می‌شود. لازم به یادآوری است که وقتی این اتفاق می‌افتد، داوود همچنان در حال گریز از دست شائول است، زیرا شائول به خاطر حسادت، قصد جان او را دارد و کسانی که دور و بر داوود را گرفته و یارانش را تشکیل می‌دهند، چنین معرفی شده‌اند:

و هر که در تنگی بود و هر قرض‌دار و هر که تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شد و تخمیناً چهارصد نفر با او بودند (اول سموئیل ۲۲: ۱۰).

به حمایت چنین کسانی نمی‌شد چندان پشت‌گرم بود! آیا تا به حال پیش آمده است که دیرتان شده باشد و ناگهان به راه‌بندان بر بخورید و تازه متوجه شوید که بنزین هم ندارید؟ وضع داوود چنین است! مصائبی که بر او گذشته بود، در همان شکل نیز قابل تحمل نبود، چه رسد به آنکه حادثه ناگواری هم به پیچیدگی اوضاع بیفزاید و به قول معروف قوز بالا قوز شود! هنگامی که داوود و یارانش به صقلغ می‌رسند، با کمال تأسف مشاهده می‌کنند که دشمن، هست و نیست‌شان را غارت کرده و خانواده‌هایشان را به اسارت برده است. خود داوود هم همسرانش را از دست داده بود! همسر قبلی‌اش، میکال را که دختر شائول بود، شائول از او گرفته و شوهر دیگری برای او یافته بود و حال نیز دو همسر دیگر داوود به اسارت رفته بودند.

ریاست و مدیریت، چیز خوبی است. هیچ‌کس از احترام و منزلت و تأثیرگذاری بدش نمی‌آید. اما مواقعی هست که شخص آرزو می‌کند که ای‌کاش یک کارمند ساده بود یا عضو معمولی و ساده کلیسا. این بخصوص در مواقعی است که اشکال بزرگی به وجود آمده، و همه چشم‌ها و گوش‌ها، به درست یا به غلط، متوجه ما و تصمیم‌گیری ما هستند و انگشت اتهام همه به سوی ماست. می‌خوانیم: "پس داوود و قومی که همراهش بودند

آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند... و داوود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می‌گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هر یک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود...» (اول سموئیل ۳۰: ۶)

اجازه دهید نگاهی دقیق‌تر به وضع داوود ببیندازیم و شاید شباهت‌هایی میان وضع او و خود بیابیم.

داوود، قربانی شرایط

داوود بی‌آنکه خطایی از او سر زده باشد، قربانی غرض‌ورزی و حسادتِ شخص دیگری شده و در واقع، قربانی نتیجه گناهی است که خود ارتکاب نیافته است. امروز نیز خادمان خدا، گاه با نتایج اشتباهات دیگران و نه خودشان روبرو هستند. گاه ممکن است اشکال از یک تشکیلاتِ ضعیف و پراشتباه کلیسایی باشد، گاه از یک نظام نادرست اجتماعی و گاه تصمیم‌گیری‌هایی که خود خادم نقشی در آنها ندارد. داوود در چنین وضعیتی است. با این وصف، طریقی که او در پیش می‌گیرد، طریق وفاداری به معیارهای خود و گذشت و توکل است. او چندین بار امکان آن را داشت که بی‌سر و صدا شائل را از میان بر دارد، اما چنین نکرد. وقتی شائل برای قضای حاجت، تنها و بی‌دفاع وارد غاری شد که داوود در آن اختفا کرده بود، داوود از گرفتن جان او خودداری کرد.

می‌خوانیم: «شائل داخل آن مغاره (غار) شد تا پایهای خود را ببوشاند. و داوود و کسان او در جانب‌های مغاره نشسته بودند... کسان داوود به او گفتند: "اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دستت تسلیم خواهد نمود... و [داوود] به کسان خود گفت: "حاشا بر من که این امر را بر آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونکه او مسیح خداوند است» اول سموئیل ۲۴: ۳ و ۴ (۶). داوود با وجود شرایطی که برای خلاصی او مهیا شده بود، پا بر معیارها و ارزش‌هایی که به آنها باور داشت، نگذارد و از امکانی که برای او فراهم آمده بود، "برای نابودی و در هم کوبیدن" استفاده نکرد. او قدرت را در نابود کردن و حذف کردن و کنار زدن حریف نمی‌دید! داوود فکر نمی‌کرد که چون در شرایط دشواری قرار گرفته، هرگونه واکنشی از جانب او برای خلاصی از این وضع مجاز است و بنابراین، هدفش وسیله او را هر چه که باشد، توجیه خواهد کرد! اگرچه باید افزود که این وفاداری داوود به ارزشها و معیارهایی که در زندگی خود داشت و گذشت و بخشایشی که از خود نشان داد، برای او به بهای مخاطراتی واقعی و جانفرسا تمام شد. برای خدا هم وفاداری به حقیقت و محبت، به بهای صلیب تمام شد! اما چنین مقاومت و تلاشی برای مدتی مدید، نیروی هر کسی را تحلیل می‌برد، و این درباره داوود نیز صادق بود.

داوود و کمرنگ شدن مسح الهی

چنانکه می‌دانیم داوود از مدت‌ها پیش برای پادشاهی اسرائیل مسح شده بود، ولی هنوز عملاً بر مسند سلطنت جلوس نکرده بود که هیچ، حتی زندگی او به خطر افتاده بود و حال به اندازه سربازان عادی شائول و یا حتی یک شهروند عادی، امنیت و آسایش و منزلت نداشت. طنز قضیه در این است که سبب این نگون‌بختی، خطا و قصوری از جانب خود داوود نبود، بلکه همین مسح او و کامیابی‌هایش در ارتش و دربار شائول، او را به این روز گرفتار کرده بود. باز مولوی می‌گوید:

دشمن طاووس آمد پر او

ای بسی شه را بگشته فرّ او

این خطری است که برای خادمان توانا ممکن است پیش آید. در لحظات تلخی که آن روز داوود در صقلع می‌گذراند، شاید حقیقت این مسح و وجود آن، در نظرش تار شده بود. در زندگی خادمان خدا لحظاتی وجود دارد، و چه بسیار، که فشارها و سختی‌ها، بویژه فشارهایی که زاده خطاهای دیگران است، واقعیت مسح آنان را کمرنگ می‌سازد. هنگامی که دچار ناهم‌نوایی شناختی می‌شویم، یعنی شرایط موجود در تغایر کامل با انتظارات و باورهایمان قرار می‌گیرد، نیرویمان تحلیل می‌رود، و این درباره داوودی که آن روز از ته دل می‌گریست، کاملاً مصداق داشت.

داوود و تنهایی مطلق

داوود کاملاً تنها شده بود. کشیش هنری نوون، نویسنده فقید نامدار کاتولیک گفته است: «زنده ماندن برای شخصی که هیچ‌کس منتظر او نیست، ناممکن است.» چند سال پیش، زمانی که پس از ۷ ماه دوری از همسر و خانواده‌ام به ایران باز می‌گشتم، در تمام طول پرواز، فقط به چهره‌های عزیزانی فکر می‌کردم که در فرودگاه به استقبال می‌آمدند. منظور کشیش نوون این است که انسانی بدون مصاحب و همدم و دوست دوام نمی‌آورد. تنهایی بسیار عذاب‌آور است. حتی اشخاص درون‌گرا و دوری‌گزین نیز همواره نمی‌توانند از جمع دور بمانند و بی‌نیاز از معاشرت با دیگران باشند. پس از اتفاقی که در صقلع روی داد، داوود کاملاً تنها شد. همه به او پشت کردند و همه او را مقصر می‌دانستند. حتی می‌خواستند او را مانند گناهکاران سنگسار کنند. یکی از دشواری‌های خادم خدا، تنهایی اوست، بویژه زمانی که مشکلی بزرگ در میان است. خادم خدا گاه به دلیل رویاهایش، گاه به دلیل تعهدش به خداوند و موقعیت خاصی که دارد، تنها می‌ماند، اما شاید نه به آن تنهایی که داوود در صقلع با آن روبرو شد.

حال باید پرسید، داوود در برخورد با این شرایط چه کرد؟ او به جای سوءاستفاده از موقعیت‌های پیش‌آمده و پا گذاشتن بر معیارهای خود برای رسیدن به هدف، یا میدان دادن به تلخی و تلخکامی و در غلطیدن به

ورطه ظلمتخیز افسردگی، راهی دیگر در پیش گرفت. می‌خوانیم: «اما داوود خویشتن را از بیهوه، خدای خود، تقویت نمود.» (دوم سموئیل ۳۰: ۶).

داوودی که قربانی حسادت و شقاوت ولی‌نعمت خود شده، داوود خسته، داوود طرد شده، داوود مال‌باخته، داوود تنها، در حالی که از جمعیت نالان و خشمگین و برافروخته فاصله می‌گیرد، به حضور خدا می‌رود تا با حضور خدا خود را تقویت کند. او نمی‌آید برای نشان دادن کنترل خود بر شرایط پیش‌آمده، خشم و عصبانیت خود را بر سر فرد ضعیفی خالی کند و داد و فریاد به راه اندازد. او خودآزاری هم نمی‌کند و مثلاً تمام شب را به باده‌گساری نمی‌گذارند و بی‌جهت به خود بی‌خوابی تحمیل نمی‌کند. از سوئی نیز برای آنکه درد خود را موقتاً فراموش کند، به سراغ اعمال گناه‌آلود نمی‌رود. یک روان‌شناس می‌گوید که لذت نامشروع، جایگزینی است برای رنج مشروع! داوود در خصوص معیارها و ارزشهایی که به آنها اعتقاد دارد، مسامحه و آسان‌گیری نمی‌کند. به جای تمام این گزینه‌هایی که مردم کمابیش برای فرار از درد و رنج به جای روبرو شدن با آن، در پیش می‌گیرند، داوود خود را از خداوند تقویت می‌کند. اما چگونه؟ در ادامه می‌خوانیم: «داوود به انبیتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و انبیتار ایفود را نزد داوود آورد. و داوود از خداوند سؤال نموده گفت: «اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهیم رسید؟» او وی را گفت: «تعاقب نما زیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.» (اول سموئیل ۳۰: ۷-۸).

داوود به حضور خدا می‌رود و با او خلوت می‌کند، و در این خلوتگاه است که خدا با داوود سخن می‌گوید و بر طبق نیاز او، هدایتش می‌کند. هدایت الهی، شکل پاسخی را می‌گیرد که چشم‌اندازی را در برابر داوود می‌گسترده. آنچه به داوود قدرت می‌بخشد، همین چشم‌اندازی است که خدا از آینده و پیروزی قطعی او ترسیم می‌کند. به این ترتیب، خدا نگاه داوود را از وضع موجود بر می‌گیرد و به فراسوی آن متوجه می‌سازد، به ظفری که با حساب و کتاب‌های انسانی ممکن نیست. دورنما و رویای این پیروزی، به رنج‌های فعلی داوود، تنهایی‌اش، وضعیتی تعلیقی که در آن قرار دارد، معنا و مفهوم می‌بخشد، و همین معنا و مفهوم است که شوق و انگیزه حرکت در او می‌آفریند.

در پایان می‌خوانیم: «و داوود ایشان [دشمنان] را از وقت شام تا عصر روز دیگر می‌زد که از ایشان احدی رهایی نیافت... و داوود هر چه عمالقه گرفته بودند، باز گرفت و داوود دوزن خود را باز گرفت.» (اول سموئیل ۳۰: ۱۷ و ۱۸).

در اینجا شاهد تحقق وعده‌ای هستیم که خدا به داوود داده بود. در لحظاتی که خدا چشم‌انداز این پیروزی را برای داوود ترسیم می‌کرد، هیچ چیز امیدوارکننده‌ای در پیرامون او وجود نداشت و بسا که شواهد کاملاً خلاف آن را نشان می‌داد. اما حرکت داوود مطابق این دورنما و رویا، در فاصله مدت‌زمانی کوتاه واقعیت‌های موجود را تغییر داد. داوود حاضر شد برای تحقق رویای و وعده‌ای که از خدا یافته بود، گامهای لازم را بردارد و به این ترتیب، روزی که با درد و اندوه و خسران آغاز شده بود، با ترنم شادی و بانگ پیروزی به پایان رسید. داوود اکنون غیر از بازستاندن آنچه قبلاً داشت، وارد بُعد جدیدی از رابطه خود با خدا

شده و شخصیت و روحانیت او غنای بیشتری یافته بود. کمی بعد، در فصل ۳۱، یعنی در آخرین فصل کتاب اول سموئیل، شرح کشته شدن شائول را می‌خوانیم و در اینجا است که شاهد بزرگترین وارونگی یا طنز فصل‌های مورد بحث می‌شویم. شائول پادشاه اسرائیل که برای پادشاهی مسح شده بود و قدرت را تمام و کمال در اختیار داشت، و طبعاً خدا و مردم انتظار بسیاری از او داشتند، دچار چنان تزلزل از نظر اخلاقی شده بود که سرمست از کینه و حسادت، کوه و بیابان را برای یافتن داوود و کشتن او زیر پا نهاد، و از قدرت و امکاناتی که برای خدمت در اختیار او قرار گرفته بود، سوءاستفاده ننگینی کرد. رفتار شائول ناخودآگاه انسان را به یاد کاپیتان مذکور در شاهکار «مویی‌دیک»، اثر هرمان هسه می‌اندازد که هست و نیست خود و همراهانش را بر سر شکار نهنگی سفید به باد می‌دهد. شائول همه معیارهای خود را زیر پا نهاد و برای کسب مشورت و هدایت، به سراغ زنی از قماش جادوگرانی رفت که خودش دستور به نابودی‌شان داده بود. پیامی که شائول بواسطه این زن که ظاهراً مدیوم بود (یعنی کسی که رابط میان ارواح و زندگان است) از سموئیل نبی شنید، برخلاف پیامی که داوود از خدا شنیده بود، پیام مرگ و نابودی بود. به این ترتیب، جای شگفت نیست که کتاب اول سموئیل با مرگ شائول به پایان می‌رسد. داوود در مزمور ۵۹ که با اتفاقات مذکور ارتباط دارد، می‌گوید: «من قوت تو را خواهم سراپید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی و در روز تنگی ملجا [پناهگاه] منی. ای قوت من برای تو سرود می‌خوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است و خدای رحمت من.» (مزمور ۵۹: ۱۶-۱۷).

پاسخی به موضوع بحث‌انگیز شفا!

به‌قلم دکتر مهرداد فاتحی

(آنچه در این بخش از نظرتان خواهد گذشت، ترجمه ایمیلی است که دکتر مهرداد فاتحی به برخی از ایمانداران داده‌اند. از آنجا که نظرات ایشان در مقام یک متخصص الهیات بسیار صائب می‌باشد، از ایشان اجازه خواستیم تا آن را ترجمه کرده، در این مجله منتشر سازیم. از خانم لیلا طهماسبی که ما را در ترجمه این مطلب یاری دادند نیز سپاسگزاریم. در ضمن، به‌علت تراکم مطالب، در این شماره دنباله مقاله "آشنایی با فرقه‌های مسیحیت" منتشر نمی‌شود.)

اخیراً تعدادی ایمیل در رابطه با دعا کردن برای شفا دریافت نموده‌ام. بسیار خشنودم از اینکه می‌بینم ایمانداران خود را متعهد به دعا برای مریضان کرده‌اند. من نیز کاملاً به امر شفا ایمان دارم و شفای خداوند را بارها در زندگی خود و سایرین تجربه نموده‌ام. همچنین بارها در مورد شفا درس داده، موعظه نموده، و دعا کرده‌ام و به دعای خود نیز ادامه خواهم داد. بنابراین من هم خود را کاملاً متعهد به دعا برای بیماران می‌دانم و امیدوار هستم به لمس و شفای خداوند.

اما به آموزشهایی که توسط این ایمیل‌ها برای افراد فرستاده شده، اعتراضاتی اساسی دارم. همانطور که تعدادی از شما عزیزان نیز می‌دانید، من دکترای الهیات داشته و حد اقل بیست سال است که مشغول به تدریس کتاب مقدس می‌باشم. بنابراین خود را موظف می‌دانم در این مورد چیزی بگویم.

یک "امای" بزرگ!

ظاهراً امکان‌پذیر نیست که در مورد تمامی نکاتی که در این نوشته‌ها ذکر شده وارد جزئیات شوم، و با یک "امای" بزرگ به آنها پاسخ می‌دهم. نکاتی که شما دریافت نموده‌اید، کاملاً از حقیقت دور نمی‌باشند، "اما" می‌توان گفت که آنها فقط نیمی از حقیقت هستند. به عبارتی دیگر، در آنها حقایقی یافت می‌شود، اما آن حقایق روی دیگری نیز دارند که در این ایمیل‌ها به هیچ وجه به آنها اشاره نشده است.

ای کاش حقایق مربوط به امر شفا آنقدر ساده و مشخص بود که می‌شد آنها را به راحتی در مقالات تعلیمی گنجانید. اما متأسفانه به این سادگی نیست و حقیقت بسیار پیچیده‌تر می‌باشد.

بسیار علاقمند بودم که جلسه‌ای با حضور همه شما عزیزان می‌داشتم تا می‌توانستیم بیشتر راجع به این موضوع گفتگو کنیم، اما ناچار به اشاره‌ای اجمالی بسنده می‌کنم و به مشکل ریشه‌ای این نوع عقاید می‌پردازم.

یک حقیقت مسلم: بیماری نتیجه سقوط اولیه است

این امر واقعیت دارد که بیماری یکی از ثمرات گناه بشر می‌باشد. هنگامی که بشر گناه ورزید، تمامی آفرینش از تعادل و سلامتی اولیه خود خارج گشت. به اعتقاد من بخشی از علل وقوع این امر، تلاش‌های شریرانه نیروهای شیطانی بود که علیه انسان انجام گرفت. آفرینش و از جمله انسان لعنت شد و بیماری جزئی از آن می‌باشد.

هنگامی که مسیح آمد، ملکوت خداوند را آغاز نمود، ملکوتی که به‌شکلی پیش‌رونده، آزادی انسان و نهایتاً کل آفرینش را با خود به ارمغان آورد. زمانی که او مصلوب شد، تمامی بار لعنت را بر دوش خود گرفت و بهای شفا و سلامتی کامل تمام جهان را پرداخت.

ما فقط "بیعانه" را داریم

من کاملاً معتقد هستم که این شفا فقط شامل شفای روحی از گناه و جدایی از خداوند نمی‌باشد، بلکه شفای جسمانی، روانی، اجتماعی و محیط زیستی را نیز در بر می‌گیرد. اما نکته بسیار مهم این است که کتاب مقدس وعده بهره "کامل" از امتیازات ناشی از مرگ و صعود مسیح را در این دنیا به ما نداده است.

همانطور که پولس رسول نیز در رومیان ۸: ۱۸-۳۷ و دوم قرنتیان ۴: ۱۶ تا ۵: ۵ به‌وضوح اشاره می‌کند، در این دنیا ما تنها از ثمرات اولیه و یا به عبارتی از یک بیعانه بهره‌مند می‌شویم. حتی مسیحیانی که برکات اولیه و بیعانه روح‌القدس را دریافت نموده‌اند نیز با آه و ناله به‌همراه سایر جنبه‌های آفرینش رنج برده، منتظر روزی می‌باشند که نجات آنها کامل گردد.

به عبارتی دیگر، درست است که خداوند بر مرگ و بیماری پیروز گشته، اما همانطور که کتاب مکاشفه نیز آشکار می‌سازد، تنها در آسمان است که شفا و سلامتی کاملی که عیسی مسیح فراهم ساخته، نصیب ما می‌گردد.

حتی از جنبه روحانی نیز هنوز نجات ما کامل نیست. ما هنوز مرتکب گناه می‌شویم. آیا اینطور نیست؟ هنوز محتاج بخشش می‌باشیم. به‌علاوه هنوز کاملاً از بند قدرت گناه آزاد نشده‌ایم. آیا کاملاً آزاد هستیم؟ به همین دلیل است که پولس می‌فرماید که بی‌صبرانه منتظر روزی هستیم تا به فرزندخواندگی دست یابیم. بنابراین فرزندخواندگی ما هنوز کامل نیست! جسم ما نیز بایستی بازخرید شده، از گناه آزاد گردد.

درست است که ما ایمان آورده‌ایم، اما جسم ما همان است و خداوند هنوز بدنی تازه به ما اعطا نکرده است. هنوز این بدن، جزئی از آفرینش سقوط کرده و تحت لعنت می‌باشد و به همین دلیل است که ما مسیحیان نیز بیمار می‌شویم؛ و گر چه شفای خداوند را بارها تجربه نموده‌ایم، اما باز هم از بیماری در امان نیستیم. اگر مسیح بزودی باز نگردد، همه ما بتدریج خواهیم مرد. چرا؟ آیا ما فرزندان خدا نیستیم؟ آیا مسیح مرگ ما را نیز با خود بر روی صلیب نبرد؟ آیا او نمرد تا ما زنده بمانیم؟ بله، اما این آزادی را در این زندگی کنونی تجربه نمی‌کنیم، بلکه خداوند بدنی تازه بعد از مرگ به ما اعطا خواهد نمود.

شرایط کنونی ما و شرایط آرمانی

من کاملاً این امر را با بیماری مرتبط می‌دانم. گرچه مسیح مرگ و بیماری را بر روی صلیب برد و به همین دلیل هنگامی که برای بیماری دعا می‌کنیم انتظار شفا داریم، اما نمی‌توانیم مدعی باشیم که اراده خداوند این است که شفا را هر بار و در همان زمان به بیماری بدهد که برایش دعا می‌شود. من معتقدم که این ذهنیت از تعبیر غلط کلام خدا ناشی می‌گردد و تنها باعث سرخوردگی و ضربه روحانی به بیمارانی می‌شود که برای آنها دعا شده، اما هنوز شفا نیافته‌اند.

در شرایطی آرمانی، ما انتظار داریم که همه شفا یابند و یا حتی مانند خونخ به آسمان منتقل گردند! اما ما هنوز در آن شرایط آرمانی بسر نمی‌بریم.

ای کاش می‌توانستم در این مورد بیشتر توضیح دهم، اما امیدوارم که همین مقاله مختصر نیز شما را به تفکر و مطالعه بیشتر در این امر مهم ترغیب کند. مجدداً شما را تشویق می‌کنم که برای بیمارانی دعا کنید، اما در نهایت همه چیز را به دستها و اراده او بسپارید.

ما نیازمندیم که اراده و مشیت خداوند را در هر شرایطی تشخیص دهیم، در غیر اینصورت سرخوردگی و ناامیدی ما را فرا خواهد گرفت.

فیض خداوند با همه شما باد!

در محبت مسیح،

مهرداد فاتحی

مسیح، مشاور نیک

بخش اول: مشورت مسیح برای افراد نگران

نوشته کشیش تت استیوآرت

نگرانی حالتی است که گریبانگیر همه ما هست. نگرانی اساساً یعنی ترس از آینده. ما با توجه به تجربیاتی که در گذشته داشته‌ایم و با ارزیابی آنچه که در آینده ممکن است بر ایمان رخ دهد، دچار نگرانی می‌شویم. زندگی مدرن سریعاً در حال تغییر است؛ این تغییرات اضطراب‌هایی در ما پدید می‌آورد، و به این ترتیب، بیشتر در معرض نگرانی قرار می‌گیریم. رسانه‌های گروهی اخبار جهان را به خانه ما می‌آورد و بر اضطراب‌های زندگی می‌افزاید. نگرانی همچون دره‌ای است تنگ در فکر ما که تمام نگرانیهای ما در آن ریخته می‌شود. نگرانی سبب بی‌خوابی، یا کم‌اشتهایی، یا پرخوری می‌گردد. اگر به‌درستی به آن رسیدگی نکنیم، تندرستی‌مان به مخاطره می‌افتد. تحقیقات پزشکی ثابت کرده که فشار خون بالا، زخم معده، و بی‌خوابی، همگی ریشه در نگرانی دارند. به‌علاوه، ریشه اشکال مختلف بیماریهای روانی را می‌توان در نگرانی جستجو کرد، زیرا این بیماریها زاینده تلاشهای وسواس‌گونه برای اجتناب از هر نوع رنج می‌باشند. شخص نگران واقعاً می‌کوشد تا از رنج و سرخوردگی فرار کند.

نگرانی مشکل عاطفی اکثر ما انسان‌ها است؛ از اینرو، شبانان و مشاوران مسیحی مجبورند دائماً به آن رسیدگی کنند. امید من این است که در این مقاله کوتاه، بتوانیم مشورت خداوند ما عیسی مسیح را برای مشکل نگرانی کشف کنیم.

دو نوع نگرانی

وقتی پای سخن افراد نگران می‌نشینیم، باید پیش از هر چیز توجه داشته باشیم که دو نوع نگرانی وجود دارد. نوع اول نگرانی آن است که شخص دلیلی واقعی و مشخص برای نگرانی خود دارد. برای مثال، یک محصل ممکن است برای امتحان خود نگران باشد. نوع دوم آن است که شخص خودش نیز نمی‌داند به چه دلیل نگران است. ممکن است شبها نتواند بخوابد، اما دلایلش را نیز نمی‌داند. در هر دو مورد، احساس نگرانی کاملاً واقعی است و باید با محبت و شفقت با آن روبرو شد.

تعلیم مسیح در مورد نگرانی

به هنگام بررسی مشورت کتاب مقدس در مورد نگرانی، باید پیش از هر چیز به تعلیم خود مسیح در این زمینه مراجعه کنیم. او در متی ۶: ۲۵-۳۴، سه اصل را در این زمینه مطرح می‌سازد.

نگرانی گناه است

نخست، او قویاً اظهار می‌دارد که نگرانی گناه است: ”پس به شما می‌گویم، نگران زندگی خود نباشید.“ (آیه ۲۵). نگرانی گناه است زیرا به معنی ناطاعتی مستقیم از مسیح می‌باشد. ریشه نگرانی در این است که شخص اعتماد ندارد که خدا قادر است از زندگی او مراقبت به عمل آورد. همچنین گناه است زیرا باعث ویرانی معبد روح القدس- یعنی بدن ما- می‌گردد. خیر خوش این است که وقتی می‌دانیم چیزی گناه است، می‌دانیم چه باید بکنیم: اعتراف آن به حضور پدر و دریافت بخشایش او و طاهر شدن.

نگرانی بی‌مورد است

دوم، مسیح تعلیم داد که نگرانی بی‌مورد است؛ او فرمود: ”کیست از شما که بتواند با نگرانی، ساعتی به عمر خود بیفزاید؟“ (آیه ۲۷). مسیح نمی‌توانست منظور خود را از این روشنتر بیان کند: نگرانی آینده ما را بهتر نمی‌کند و هیچ تغییری به همراه نمی‌آورد. تنها نتیجه‌ای که دارد، این است که ایمانمان را ویران سازد و آرامش و شادی‌مان را از میان ببرد. من در سراسر زندگی خود، نگرانیهای بسیاری داشته‌ام؛ اما آموختم که اغلب اوقات خدا آنها را حل می‌کند و نگرانی من بیهوده بوده است.

نگرانی یعنی بی‌ایمانی

و بالاخره، مسیح تعلیم می‌دهد که نگرانی عملی است مبتنی بر ایمانی، و چنانچه نگران هستیم، ”سست‌ایمان“ می‌باشیم (آیه ۳۰). منظور مسیح این است که وقتی نگران هستیم، در واقع می‌خواهیم نقش خدا را در زندگی خود ایفا کنیم. وقتی چنین می‌کنیم، قطعاً زیر بار سنگین زندگی کمر خم خواهیم کرد.

اولویت زندگی ما چیست

حال که پی بردیم مسیح در باره نگرانی چه می‌فرماید، فکر می‌کنید مسیح به شخص نگران چه مشورتی می‌دهد؟ او قطعاً به چنین شخصی خواهد گفت که اولویت‌های او را پیشه خود سازد. عیسی فرمود: ”بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید، آنگاه همه اینها نیز به شما عطا خواهد شد.“ (آیه ۳۳). عیسی این سخنان را در چارچوب نگرانی در باره خوراک و پوشاک بیان فرمود؛ طلبیدن اولویت‌های خدا بیش از این امور اهمیت دارد. عیسی از ما می‌پرسد که چه چیزی بیش از همه باعث رضایت خاطر ما

می‌گردد: امور این دنیا یا شادی پادشاهی او؟ پولس می‌فرماید: ”معنی نیازمند بودن را می‌دانم، نیز معنی زندگی در وفور نعمت را. در هر وضع و حالی، رمز زیستن در سیری و گرسنگی، و بی‌نیازی و نیازمندی را فرا گرفته‌ام. قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد.“ (فیلیپیان ۴: ۱۲-۱۳). آیا ما نیز می‌توانیم چنین بگوییم؟ وقتی نگرانی همچون طوفان بر ما می‌تازد، باید به آغوش مسیح پناه ببریم و اجازه دهیم روح ما را او با حضور خود و وعده‌هایش آرام سازد.

روز به روز زندگی کنیم

مسیح مشورت خود را ادامه داده، اصلی به ما می‌دهد تا طوری زندگی کنیم که دیگر نیازی به نگرانی نداشته باشیم: ”پس نگران فردا مباشید، زیرا فردا نگرانی خود را خواهد داشت. مشکلات امروز برای امروز کافی است!“ (آیه ۳۴). خدا ما را به‌شکلی سرشته که روز به روز زندگی کنیم، و هر روز با مشکلات همان روز مواجه شویم، و مشکلات فردا را به امروز منتقل نکنیم. هر روز باید به فکر مشکلاتی باشیم که می‌توانیم حلشان کنیم، نه به فکر مشکلاتی که کاری در مورد آنها از دستمان بر نمی‌آید. نیازی نیست نگران اموری باشیم که می‌توانیم کاری در موردشان صورت دهیم، زیرا تنها کاری که باید انجام دهیم، این است که دست به کار شویم. اما اموری که در خصوص آنها کاری از دستمان بر نمی‌آید، آنها را باید به دست خدا بسپاریم.

روزی دانشجویی به من گفت که به‌خاطر امتحانی که در پیش دارد، مضطرب و افسرده است. او چنان نگران بود که اصلاً قادر به درس خواندن نبود. به او گفتم که او فقط امروز را تحت کنترل خود دارد، و کاری که باید بکند، این است که به کتابخانه برود و چند ساعتی را به مطالعه بپردازد، و افسردگی رهایش خواهد ساخت. او بعداً از من تشکر کرد و اعتراف کرد که در اثر فکر به آینده فلج شده بوده و نمی‌توانست به مسئولیت خود برای همان روز فکر کند. آیا تلفنی هست که باید بکنید، اما به تعویق می‌اندازید؟ آیا باید موعظه‌ای بکنید؟ به‌جای نگرانی، آنچه را که امروز می‌توانید، انجام دهید، و بقیه را به خدا بسپارید.

چند گام عملی

در اینجا چند گام عملی برای مبارزه با نگرانی را ذکر می‌کنیم:

- ۱- خود را عادت دهید که نگرانی را همچون گناه اعتراف کنید و آمرزش الهی را دریافت دارید (اول یوحنا ۱: ۹).
- ۲- عادت کنید که برای خدا انتظار بکشید. داود می‌فرماید: ”باز ایستید و بدانید که من خدا هستم.“ (مزمور ۴۶: ۱۰). این بدان معنا است که از تلاشهای بی‌هوده دست بکشیم و نگرانیهای خود را به خدا بسپاریم.

۳- عادت کنید که زندگی خود را به دست خدا بسپارید: ”دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد.“ (اشعیا ۲۶:۳). باید مسئولیت افکار خود را بپذیریم و آنها را بر خدا متمرکز سازیم.

۴- عادت کنید که به خدا تکیه کنید. باز به وعده خدا توجه بفرمایید: ”البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد.“ (اشعیا ۴۱:۱۰). به وعده خدا بچسبیم و به آن اعتماد کنیم.

۵- عادت کنید که به خدا اعتماد کنید: ”برای هیچ چیز نگران نباشید، بلکه در هر چیز با دعا و استغاثه، همراه با شکرگزاری، درخواستهای خود را به خدا ابراز کنید. بدین گونه، آرامش خدا که فراتر از تمامی عقل است، دلها و ذهن هایتان را در مسیح عیسی محفوظ نگاه خواهد داشت.“ (فیلیپیان ۴:۶-۷).

هدف منحصر به فرد زندگی شما

نوشته اریک ریز

تلخیص و نگارش: کشیش دکتر ساسان توسلی

بخش دوم: عطا‌های منحصر به فرد ما

این مقاله، بخش دوم معرفی کتابی است به قلم اریک ریز (Erik Rees) به نام "S.H.A.P.E.: کشف هدف منحصر به فرد زندگی خویشتن و شکوفاسازی آن". همان طور که در شماره قبل اشاره کردیم، پیام اصلی این کتاب این است که خدا به شکلی منحصر به فرد به هر یک از ما عطا‌هایی ارزانی داشته است. نویسنده از سرواژه SHAPE استفاده می‌کند که مخفف حروف اول پنج کلمه است، به این ترتیب: S برای spiritual gift (عطا‌های روحانی)؛ H برای heart (دل و اشتیاق)؛ A برای abilities (قابلیت‌ها و توانایی‌ها)؛ P برای personality (شخصیت)؛ و E برای experiences (تجارب). به عبارتی دیگر، همه ما که به مسیح ایمان داریم، از عطا‌های روحانی منحصر به فرد، علائق و اشتیاق‌ها، توانایی‌ها، خصوصیات شخصیتی، و تجربیات زندگی‌ای بهره‌مندیم که خاص خود ما می‌باشند و ما را تبدیل به آن شخصیتی ساخته‌اند که هستیم، و نیز انگیزه‌هایی را تشکیل می‌دهند که محرک‌های ما در رفتارمان می‌باشند. لذا همه ما نیاز داریم کشف کنیم که خدا ما را چگونه سرشته، و از طریق کشف این حقیقت، پی ببریم که با زندگی و دعوت خود چه بکنیم.

گامی مهم: کشف عطای خود

گامی مهم در کشف حقیقت در باره شخصیت خودمان، کشف عطا‌های روحانی‌مان می‌باشد. همه ما این عطا را از خدا دریافت داشته‌ایم که اهداف او را در زندگی خود تحقق بخشیم. لزی فلین می‌نویسد: "شما فرزند خدا هستید و صاحب استعدادها و عطا‌هایی می‌باشید. از آنجا که باید عطای خود را به‌کار ببرید، پس خادم نیز هستید. برای هر عطایی که خدا ارزانی می‌دارد، روح‌القدس جایی برای کاربرد آن در نظر گرفته است. بنا بر این، هیچ فرزندی نباید عقده حقارت داشته باشد، بلکه آگاهی از اینکه او از عطایی برخوردار است و باید آن را در جایی به خدمت بگیرد، نیاز روان‌شناختی فرزند خدا را بر آورده می‌سازد تا احساس مقبولیت کند و خود را دارای ارزش بداند." اغلب مشاهده می‌کنیم که افراد بار سنگین سرخوردگی را بر دوش خود حمل می‌کنند، زیرا می‌کوشند خدمت‌هایی را انجام دهند که برای آن قابلیت ندارند، یا قابلیت اندکی

دارند. از سوی دیگر، موفق‌ترین و ثمربخش‌ترین افراد آنانی هستند که در زمینه‌هایی خدمت می‌کنند که دقیقاً مطابقت دارد با عطاهایی که خدا به آنان بخشیده است.

عطای روحانی چیست

اما عطای روحانی چیست؟ اجازه بدهید اول روشن سازیم عطای روحانی چه نیست. نخست، عطای روحانی ما همان خصوصیات شخصیتی ما نیست. اما خصوصیات شخصیتی ما مجراهایی طبیعی را فراهم می‌سازد تا عطاهایمان تجلی یابد. برای مثال، اگر خدا شما را شخصی برون‌گرا سرشته، در این صورت، عطاها شما زمانی به بهترین وجه عمل خواهد کرد که با دیگران در ارتباط باشید. دوم، عطاهای روحانی همان قابلیت‌های طبیعی ما نیست. قابلیت‌های طبیعی ما با روشهای انجام کار سر و کار دارد، اما عطاها با قابلیت‌های روحانی. سوم، عطاهای روحانی همان ثمره روح نیست که در غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳ شرح داده شده است. ثمره روح کاری است که خدا در خصائل ما انجام می‌دهد، حال آنکه عطاهای روحانی آن کاری است که ما برای ملکوت خدا انجام می‌دهیم.

پس عطای روحانی چیست؟ عطای روحانی را می‌توان به‌صورت آن قابلیت خاص خدادادی‌ای تعریف کرد که از سوی روح‌القدس به هر ایماندار به‌هنگام توبه و بازگشتش داده می‌شود تا محبت خدا را به دیگران برساند و بدن مسیح را استحکام بخشد. در اول پطرس ۴: ۱۰ می‌خوانیم که خدا بخشنده عطاها است: ”همچون کارگزاران امین بر فیض گوناگون خدا، یکدیگر را با هر عطایی که یافته‌اید خدمت کنید.“ (هزاره نو).

هدف عطاهای روحانی

همان‌گونه که از گینیس در کتاب خود به نام ”دعوت“ اشاره می‌کند، ما باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که ”هدف برخورداری از عطاها، مباشرت و خدمت است، نه خودمحوری.“ پولس رسول در اول قرن‌تین ۱۲: ۷ می‌فرماید: ”ظهور روح، به هر کس برای منفعت همگان داده می‌شود.“ عطاهای روحانی‌ای که خدا به ما می‌دهد، نه برای ما است، و نه مربوط به ما. آنها داده نشده‌اند تا ”ما“ جلال یابیم یا خدمتی بکنیم تا پاداشی از خدا دریافت داریم. آنها داده نشده‌اند تا از نظر این دنیا، به بزرگی و موفقیت دست یابیم. آنها به ما داده شده‌اند تا به‌طور خاص برای برکت بدن مسیح، یعنی کلیسا، به‌کار گرفته شوند. به همین جهت است که نیاز داریم جزئی از خانواده کلیسایی باشیم. کشف عطاهای روحانی، هدف غایی را تشکیل نمی‌دهد؛ هدف، برکت رساندن به دیگران است.

همه ایمانداران دارای عطای روحانی هستند

کتاب مقدس ما را مطمئن می‌سازد که هر ایماندار عطا‌های روحانی را از خدا دریافت می‌دارد (اول قرن‌تینان ۱۲:۷). خدا عطاها را به همه می‌بخشد، نه فقط به افراد "خاص". نه شرایط خاصی لازم است، نه سطحی مشخص از بلوغ روحانی، و نه حتی سپری کردن زمانی خاص در سفر روحانی با عیسی. اگر ایماندار هستید، پس روح‌القدس در شما زندگی می‌کند. و اگر روح‌القدس در شما زندگی می‌کند، پس از عطا‌های روحانی برخوردار هستید تا آنها را برای جلال خدا و نفع دیگران به‌کار ببرید. تعداد عطاها چندان مهم نیست؛ مهم این است که عطا‌هایی را که داریم کشف کنیم و شکوفا سازیم. وقتی آنچه را که خدا از سر فیض خود به ما بخشیده به‌کار می‌بریم، مردم کمک دریافت می‌کنند، خدا تکریم می‌شود، و ما به شکوفایی می‌رسیم.

راه کشف عطا خود: خدمت عملی

شاید الان برای نخستین بار به اهمیت عطا‌های روحانی پی می‌برید. اما درک موضوع بدون تجربه کردن آن، مانند دیدن هدایا زیر درخت کریسمس است، بدون باز کردن آنها. در واقع، کشف عطا‌های روحانی خود، کمک می‌کند تا اثر هنری‌ای را که خدا خلق کرده- یعنی شخصیتی که او در نظر دارد ما به آن تبدیل شویم- مشاهده کنیم، و راه‌هایی را کشف کنیم تا از طریق آنها خدا میسر ساخته تا زندگی‌ای پرمعنی مبتنی بر خدمت دیگران داشته باشیم. کشف عطا‌های روحانی دو جنبه دارد: اول) آزمون عطا‌هایی که فکر می‌کنیم داشته باشیم، و دوم) انجام عملی خدمت تا ببینیم کدامیک از عطاها ما را بیشتر شکوفا می‌سازد و بهترین نتیجه را نیز برای خدا می‌آورد. ریک ورن می‌نویسد: "در بسیاری از کتاب‌ها، فرایند کشف عطا‌های روحانی به‌طور معکوس شرح داده شده است. آنها می‌گویند: 'عطا‌های روحانی خود را کشف کنید؛ آنگاه خواهید دانست چه خدمتی باید انجام دهید.' واقعیت درست بر عکس این است. اول شروع به خدمت کنید، و خدمات مختلف را تجربه کنید، و آنگاه عطا‌های خود را کشف خواهید کرد. تا زمانی که عملاً دست به خدمت نزده‌اید، نخواهید دانست در کدام زمینه مفیدتر هستید."

اهمیت محبت و فروتنی در استفاده از عطاها

به‌هنگام تأمل بر عطا (یا عطا‌هایی) که ممکن است داشته باشید، اجازه بدهید کتاب مقدس شما را کمک کند تا تشخیص دهید که خدا عطا‌های روحانی را چه می‌داند. در عهد جدید، پنج قسمت وجود دارد که در این زمینه حائز اهمیت بسیار می‌باشد؛ اینها عبارتند از: رومیان ۱۲:۶-۸؛ اول قرن‌تینان ۱۲:۸-۱۰؛ اول قرن‌تینان ۱۲:۲۸؛ افسسیان ۴:۱۱؛ و اول پطرس ۴:۹-۱۰. از خدا بخواهید تا بر شما آشکار سازد که می‌خواهد چگونه از عطا‌های خود برای تحقق کارش در این دنیا استفاده کنید. وقتی کشف کردیم که خدا چه عطا‌هایی به ما بخشیده

و اینکه می‌خواهد از چه طریقی آنها را برای خدمت به دیگران به‌کار بگیریم، باید همواره به یاد داشته باشیم که پولس رسول تأکید بسیار داشت که عطاها باید با محبت و فروتنی تجلی یابند. باید مشتاق باشیم که خدا را به آن طریقی خدمت کنیم که او برای ما در نظر گرفته، نه اینکه به حس جاه‌طلبی خود اجازه دهیم تا آنها را برای رسیدن به اهداف بزرگ به‌کار ببریم. هلن کلر یک بار چنین گفت: ”من مشتاقم که خدماتی بزرگ و شریف انجام دهم، اما وظیفه اصلی من این است که خدمات کوچک را طوری انجام دهم که گویی بزرگ و شریف هستند. آنچه دنیا را تکان می‌دهد، نه تنها کارهای پر قدرت قهرمانان است، بلکه انباشت حرکت‌های کوچکی است که هر خادم درستکار انجام می‌دهد.“

دامهایی بر سر راه کاربرد عطاها

وقتی شروع می‌کنیم به برکت دادن دیگران از طریق عطاهای روحانی خود، باید مراقب چهار دام رایج باشیم.

دام اول: مقایسه خود با دیگران

نخستین دام و چاه، مقایسه خود با دیگران است. این زمانی اتفاق می‌افتد که برای عطاهایی که قابل دیدن هستند- آنهایی که درخشش فراوان دارند- ارزش بیشتری قائل شویم، نظیر رهبری یا تعلیم. اگر چنین عطاهایی داریم و خود را با دیگران مقایسه کنیم، نتیجه آن می‌تواند غرور و تکبر باشد. اگر خود را با کسانی مقایسه کنیم که عطاهای قابل رؤیت بیشتری دارند، ممکن است احساس کنیم که اهمیتی نداریم. اینها هر دو نشانه‌هایی هستند که باید به‌طور جدی مورد آزمایش قرار دهیم. اگر عطایی بیشتر در معرض دید باشد، الزاماً به این معنی نیست که ارزش بیشتری دارد.

دام دوم: برون‌فکنی

دام دوم، برون‌فکنی است. وقتی انتظار داریم دیگران درست در همان زمینه‌ای مفید باشند که خودمان هستیم، در واقع، عطاهای خود را بر آنان ”برون‌فکنی“ می‌کنیم. برون‌فکنی به‌طور خاص در روابط کاری، یا حتی در روابط خانوادگی بسیار رواج دارد. وقتی انتظار داریم دیگران مانند خود ما باشند، احساس سرخوردگی و خشم وارد دل ما می‌شود و سبب گسستگی روابط می‌گردد.

دام سوم: انکار

دام متداول دیگر، امتناع از پذیرش عطایی است که خدا به ما بخشیده است. این همان دام انکار و نفی است. برای مثال، ممکن است کسی عطای شبانی داشته باشد، اما نخواهد آن را تصدیق کند، به این دلیل که

”عنوان“ درست یا جایگاه رسمی برای آن در کلیسا به او داده نشده است. ما باید حقیقت عطای خود را بپذیریم، صرف‌نظر از اینکه چه جایگاه یا عنوانی داشته باشیم یا نداشته باشیم.

دام چهارم: خودفریبی

آخرین دامی که می‌توانیم در آن گرفتار شویم، خودفریبی است. گاه وسوسه می‌شویم که تصور کنیم خدا عطایی به ما بخشیده، حال آنکه چنین چیزی نیست. این امر سبب می‌شود عطا‌های واقعی خود را به‌کار نیندازیم و آنچه را که خدا برای زندگی ما در نظر گرفته، به‌انجام نرسانیم. این خودفریبی به‌طور خاص در زمینه رهبری خودنمایی می‌کند. جان ماکسول گفته است: ”اگر فکر می‌کنید رهبر هستید، اما کسی شما را پیروی نمی‌کند، فقط خود را فریب می‌دهید!“ چنین افرادی اغلب انتظار دارند خدا برکتشان بدهد، اما خدا هیچگاه در نظر نداشته که آنان رهبر شوند. لاقلاً نه به آن شکلی که ایشان تصور می‌کنند.

ما باید مراقب این دامها باشیم. یکی از بهترین راهها برای حصول اطمینان از اینکه گرفتار یکی از این دامها نخواهیم شد، این است که از افراد امین کمک و مشورت بخواهیم و به آنان پاسخگو باشیم. همچنین نیاز داریم عطا‌های خدادادی خود را استحکام و شکوفایی و اعتلا بخشیم. هیچ عطایی به‌شکلی کاملاً شکوفاشده به ما نمی‌رسد. حتی در زمینه‌هایی که صاحب عطا هستیم، باید دائماً تعلیم بگیریم و رشد کنیم.

خدا این عطا را به ما بخشیده که بزرگ باشیم. در خدمت، نه در مقام. تشخیص عطا‌های خود، نخستین و مهم‌ترین گام در جهت کشف وظیفه منحصر به فردی است که خدا در نظر دارد برای او انجام دهیم.

پتھان